**بدون راز/ فوکووانسان پست مدرن**

**میلانی، محمد**

سخن از فلسفه پست مدرن،بنیان‏ها و همچنین شالوده این‏گونه از تفکر است؛ مقوله‏ای که همپای شاکله سایر نحله‏های‏ فلسفی که امروزه موضوع خود را انسان‏ و مفاهیم پیرامون آن قرار داده‏اند رخ‏ می‏نمایاند:انسان در تفکر پست مدرن، ادبیات پست مدرن،جهان ارتباطات و دنیای‏ پست مدرن و...

اگر خواستار آن باشیم که تعریف خاصی‏ از این مقوله ارائه دهیم شاید به تعریفی‏ روشن و مطمئن-آن‏طور که از دوره و فلسفه‏ کلاسیک یا مدرن ارائه می‏دهیم-نرسیم‏ چرا که پست مدرنیسم در قالب خود،سنت‏ و نحله فکری تحریک‏کننده و در عین حال‏ بیراه‏کننده است(هم در معنای سلبی و هم‏ در معنای ایجابی کلمه)و به تعبیری می‏توان‏ گفت که پست مدرن‏ها،در یک فرایند تغییر تمام عیار نسبت به دوران مدرن قرار دارند.

تعریف پست مدرنیسم یعنی آن چیزی که‏ در فلسفه معاصر و در ادامه رویکرد به د وره‏ دیگری نگریسته می‏شود-«پست مدرن»نام‏ گرفت.

پس نمی‏تواند بیجا باشد که در این مقاله، انسان و جایگاهش را در این گستره مورد تعمق قرار دهیم تا ببینیم انسانی که در هر دوره از تاریخ اندیشه بشر،برداشتی خاص‏ از آن می‏شد در این دوره که نهایت فرایند چند هزار ساله تاریخ بشر است،چگونه انسانی‏ است و کیست.

فوکو خواسته یا ناخواسته یکی از سخنگویان جریان پست مدرنیسم است و تحقیقاتش با طرح مفاهیم تبارشناسی و دیرینه‏شناسی،بیان تحلیل و تفسیر یک‏ فیلسوف پست مدرن نسبت به جریان تفکر انسان،خود انسان و«اجتماع و انسان»است.

ایهاب حسن در 1971 مقاله‏ای با عنوان‏ «پلورالیسم در چشم‏انداز پست مدرن» نگاشت که در آن تعاریف یازده‏گانه‏ای از پست مدرن ارائه می‏دهد.در تأملی پیرامون‏ این تعاریف به راستی درمی‏یابیم که همین‏ها سازنده دنیای ما هستند؛دنیایی که براساس‏ این تعاریف معنا شده و همچنین جامعه، تاریخ بر این پایه معنا می‏شوند؛دنیایی که‏ در آن سوژه شناسنده (subject) به مثابه‏ یک افسانه تلقی می‏شود چرا که افراد گرچه‏ به ظاهر خود را در تعامل با عالم می‏بینند اما در حقیقت چون خود را هیچ می‏یابند می‏خواهند در جمع معنی یابند و از این روی‏ از فردیت خویش می‏گریزند.فضایی که در آن شک موج می‏زند،تمایزات چشم و ذهن‏ آدمی را در سیطره خود دارد.

براساس تمثیل لیوتار،«پست مدرن چیزی‏ خواهد بود که در عرصه مدرن،امر غیر قابل‏ عرضه یا شی‏ء غیر قابل عرضه را در خود امر قابل عرضه،آشکار خواهد ساخت».

از این‏روی در این گیرودار بین مدرن و پست مدرن،جذب و دفعی دائم صورت‏ می‏گیرد که اولین پله آن شالوده‏شکنی است‏ چرا که ما در آغاز،یک اصل اساسی نداریم و تنها رسیدن به چیزی مهم است که آغازگران‏ دوره مدرن در تحقق آن در تلاش بوده‏اند، یعنی وضوح؛چیزی کهبه همراه اصل تمایز، ساختار و قالب تفکر رنه دکارت را پی‏ریزی‏ می‏کرد.چه بسا رسیدن به معرفت یقینی‏ در نتیجه این دگرگونی‏هاست که پروسه‏ نزدیک شدن حوزه‏ها را دربرمی‏گیرد و در گیرودار این مطالب و تعریف‏زدایی‏هاست که‏ عناوین فرا...،گذار و غیره به وجود می‏آید.

در مقوله الهیات دوره مدرن با خدایی‏ رخنه‏پوش روبه‏رو هستیم که کار کردنش‏ پوشاندن و رفو کردن منفذهایی است که بشر از حل آنها عاجز بوده است.نیچه که بسیاری‏ از پست مدرن‏ها-چه در حیطه ادبیات و نقد و چه در حیطه فلسفه و هنر-از او سخن به‏ میان می‏آورند،معتقد است چیزی که بتوان‏ در مورد آن اندیشه کرد قطعا باید افسانه و تخیل باشد.و از این‏روی در پست مدرنیسم، واقعیت در افسانه‏ها و تخیلات پساکانتی و در اصل پسانیچه‏ای بازسازی می‏شود.سختی‏ بحث آنجاست که دام مدرنیسم همچنان‏ پابرجاست و چند و چون با پست مدرنیسم، دامنه بحث را گسترده‏تر و مشکل‏تر می‏کند. حال هریک ویژگی‏های خاص خود را دارند؛ گاه باهم پیش می‏روند،در جاهایی اشتراک‏ می‏یابند و گاه از هم فاصله می‏گیرند و با مشخصه‏های خاص خود اصحاب یکدیگر را به عرصه نقد می‏کشانند و جالب آنکه نوآوری‏ جدید،به دست انسان برای انسان به ارمغان‏ می‏آید چرا که همه و همه ناشی از نگاه بنیادین‏ انسان است به هستی و همین نوآوری‏ها، جمعی را جذب عالم می‏کند و جمعی را از آن‏ فراری می‏دهد و برخی دیگر را بلاتکلیف در عالم می‏گذارد،پس چه باید کرد!؟

در مقاله حاضر بحث در مورد همین انسان‏ را از دیدگاه یکی از فیلسوفان فرانسوی قرن‏ بیستم،میشل فوکو از نظر می‏گذرانیم.

\*فوکو و تعهد انسان روشنفکر در برابر خویش و جامعه

فوکو که خود را فیلسوف نمی‏دانست‏ دیرینه‏شناسی فرهنگ و ژوهش پیرامون‏ نظام‏ها و اندام‏های متشکل نظام‏های‏ اجتماعی را سرلوحه کار خود قرار داد و هنگامی که به عنوان استاد در کلژ دوفرانس‏ مشغول به کار شد،به پژوهش پیرامون تاریخ‏ نظام‏های فکری پرداخت.فضای روشنفکری‏ بعد از انقلاب فرانسه فضایی بسیار پر تنش- هم در فرانسه و هم در میان سایر جریان‏های‏ کشورهای اروپایی-بود.این تنش نه تنها مارکسیسم غالب در جامعه اروپایی آن زمان‏ را با سؤال‏هایی جدی مواجه کرده بود بلکه‏ رسالت روشنفکری و نزاع‏ها بر سر این رسالت‏ رد جامعه و در نزد انسان هم،با سؤال‏هایی‏ جدی مواجه شده بود.جامعه روشنفکری‏ اروپا این بحران را درک می‏کرد که تعریف‏ و کارکرد سنتی از این واژه نقش خود را از دست داده است.مثلا مناظره ژان پل سارتر اگزیستانسیالیست و هربرت مارکوزه از نحله‏ فرانکفورتی‏ها بر سر صورتبندی وظیفه‏ روشنفکر و رسالت اجتماعی آنها در برابر جامعه و انسان،گواهی جدی بر این موج به راه‏ افتاده است.1

فوکو به رغم آنکه با این جریان‏های مختلف‏ برخورد داشت،در مطالعاتش به این اصل‏ رسیده بود که مفهوم روشنفکر به راستی‏ دیگر در معنای سنتی خود فاقد کارآیی‏ لازم است؛چرا؟چون تاویل و تفسیر فوکو از قالب دیرینه‏شناسی و تحقیق پیرامون اصالت‏ نظام‏های اجتماعی و همچین تاثیرپذیری از اندیشه‏های گذشتگان،پنداشتی را برای او به‏ وجود آورده بود که تا آن زمان این‏چنین به‏ مقوله انسان نگریسته نشده بود.

تعیین مفهوم روشنفکر نزد فوکو مفهومی‏ بسیار خالص و ویژه است چرا که فکر او،تحلیل‏ او و همچنین رسالت او،رسالتی خاص است.

به تعبیر او روشنفکر خاص،در تفکیک‏ از روشنفکر عام،مدعی کلیدداری خزانه‏ حقیقت و خواهان مرید جمع کردن نیست‏ بلکه می‏خواهد ببیند حققت مشخص‏ قدرتمداری و سرشت امتیازهای ویژه در جامعه چیست و پژوهش‏های خویش را بر حوزه مشخص شغل و تخصص خود بنیاد قدرت و اندوختن دانش استراتژیک است.2

\*فوکو و شاکله قدرت در تقابل با انسان

پیداست که مفهوم کهن قدرت چقدر برای‏ فوکو اهمیت می‏یابد وقتی که این مقوله با عنصر دانش امتزاج می‏یابد و در تسلسل‏ نهادهای اجتماعی شکل ظاهری‏اش رخ‏ می‏نمایاند و قابل وضوح می‏شود چرا که‏ انسان در این گستره به object یا شی‏ء بدل می‏شود.فوکو ثابت می‏کند وقتی علم و قدرتی که بستری از تمایل و نیروی جنسی تا مناسبات و ماهیت درونی نظام‏های اجتماعی‏ را دربرمی‏گیرد.چه بسا که در تحلیل‏های‏ اجتماعی،سیاسی،و حتی در منظر روان‏شناسانه،همین عامل قدرت در انسان و اجتماع به عنوان یک عامل اساسی و بازدارنده‏ تلقی می‏شود.ولی وی از قبول چنین تعریفی ساده از قدرت سرباز می‏زند.

وی در بخش‏هایی از کتاب«مراقبت و تنبیه»(تولد زندان)آنجا که شرایط حاکم‏ بر محیطهای اجتماعی را تحلیل می‏کند، مراقبه و توجه را عاملی بسیار کارآمد در خدمت قدرت می‏داند چرا که از دید فوکو و بسیاری از متفکران سیاسی و اجتماعی‏ غرب،مفهوم قدرت قربانی آن چیزی است‏ که از سوی یک طیف یا گروهی که ابزارها و نهادهای حاکمیت را در یک جامعه انسانی‏ در دست دارند،اعمال می‏شود؛پس قدرت‏ از منظر فوکو اگرچه بخشی از بدیهیات‏ گفته شده را دربرمی‏گیرد ولی وی مفهوم‏ این واژه را آن‏چنان گسترده می‏داند که آن‏ را به درون ناخودآگاه شخصیت هر انسانی‏ گسترش می‏دهد.اینجا همان نقطه آغازینی‏ است که وی جبهه بارز قدرت را نهاد انسان و جنسیت او می‏کشاند.در بحث دانش و قدرت‏ این مبحث را بسط می‏دهیم.

\*روش‏شناسی در سیستم تفکر و اندیشه فوکو

در سطور پیشین از دو مفهوم تبارشناسی‏ و دیرینه‏شناسی یاد شد؛دو مفهومی که‏ فوکو پایه مطالعات و تحقیقاتش را در این‏ زمینه متمرکز کرده بود.هنگامی که سخن‏ از روش‏شناسی و بیان متدهای تفکر فوکو به میان می‏آید نباید از این دو مفهوم غافل‏ شد چرا که سراسر حوزه تفکر فوکو یعنی از تاریخ،فلسفه،روان‏شناسی جامعه‏شناسی،تا سیاست،با این دو مفهوم گره خورده است.

الف:تبارشناسی در روش‏شناسی‏ فوکو:اگر بخواهیم در آثار فوکو به دنبال‏ مفهوم تبارشناسی باشیم شاید مولفه‏های‏ بارز تبارشناسی را بتوانیم در«نظم گفتار»و مقاله«نیچه،تبارشناسی و تاریخ»بیابیم که‏ به فاصله یک سال از هم(71-1970)منتشر شد.تاثیر عمیق نیچه با این نظریه که قدرت‏ همچون رابطه بین نیروهاست،در آثار از این‏ دست فوکو به خوبی مشهود است.فوکو قدرت‏ را در تمامی زوایای زندگی در جریان می‏دید؛ قدرتی در تعادل و تعامل بین نیروهایی که‏ در روند و تکامل زندگی و سطوح آن جریان‏ داشت.

تبارشناسی فوکو نوعی تحلیل تاریخ‏ است؛تاریخی که نه می‏توان برای آن‏ جهت معینی تعیین کرد و نه حرکت آن را می‏توان یکنواخت فرض کرد.در تبارشناسی‏ فوکو آنچه به آن جدی پرداخته می‏شود «بدن»است و در بیانی دقیق‏تر«آثار فوکو نشان‏دهنده و بازگوکننده این جمله‏ موجز هستند؛آثاری که در آنها با اتکا به‏ شیوه تبارشناسانه،گفتمان‏ها را در طول‏ شکل گرفتن‏شان در ارتباطشان با قدرت‏ بررسی می‏کنند و نشان می‏دهند که چگونه‏ گفتمان‏ها به اشیا و مفاهیم شکل می‏دهند».

ب:روش‏شناسی و دیرینه‏شناسی:این‏ مفهوم تلاشی است در جهت تبیین فضایی‏ خاص که در قلمرو آن آگاهی انسان از اریکه‏ به زیر می‏آید.وی در دیرینه‏شناسی،تحلیل‏ مفهوم گفتمان را پیش روی دارد و بحث را به درون گفتمان کشانده است.چه بسا برای‏ درک فوکو نکته کلیدی آن است که معتقد شویم ارتباط میان واژه‏ها و چیزها در عصر جدید به ظهور پدیده معرفت‏شناسانه جدیدی‏ موسوم به انسان انجامیده است‏4چرا که از منظر وی«انسان چیزی نیست جز محصول‏ گفتمان‏[دیسکورس‏]در عصر حاضر»5.

پس ضروری است برای ورود به بحث انسان‏ در اندیشه فوکو ابتدا مدخلی هرچند کوتاه به‏ مقوله گفتمان در اندیشه فوکو را پیش روی‏ داشته باشیم.

\*گفتمان در تفکر فوکو

فوکو در کتاب دیرینه‏شناسی دانش و نظم‏ گفتار همچنین سعی بر آن دارد تا تصویری‏ کامل از مفهوم گفتمان ارائه دهد(1969). از دید فوکو گفتمان،مجموعه‏ای از گفتارها یا بیان‏هایی است که انسان را قادر می‏کند که‏ درباره یک مقوله در زمانی معین از تاریخ،به‏ گفت‏وگو بپردازد.فوکو در ابتدای کتاب نظم‏ گفتار می‏گوید:«دلم می‏خواست می‏توانستم‏ کاری کنم که حضور من در گفتار امروز و گفتارهایی که شاید سالیان سال باید در اینجا ایراد کنم آن‏چنان ناپیدا بماند که به چشم‏ نخورد.و به جای آنکه من رشته سخن را به‏ دست بگیرم.دلم می‏خواست سخن مرا در بر می‏گرفت و به آن سوی هرگونه سرآغاز ممکن‏ می‏برد»6.

فوکو در این گفتار و گفتارهای بعدی به‏ شرایطی در میان انسان‏ها اشاره دارد که به‏ نوعی باعث و به وجود آورنده گفتمان است.از این‏روی و در واقع،مفهوم«دیسکورس»آن‏ جایی است که می‏توان مفاهیم دانش و قدرت‏ را به هم رساند.وی معتقد است گفتمان در هر دوره تاریخی از حیات خود می‏تواند به مفهوم‏ و موضوع خود عینیت بخشد چرا که این‏ گفتمان است که می‏تواند به موظف خود رنگ‏ و ساختار یک مولف را بدهد.از این‏روی می‏توان با این گفته‏ هم عقیده شد که«پس گفتمان‏ (سخن)را نمی‏توان بیان تحقیق‏ و اندیشه‏ها و حاصل آگاهی سوژه‏ دانست بلکه درست برعکس، سخن،تمامیتی است که در آن‏ پراکندگی و پاشیدگی سوژه‏ آشکار می‏شود.این کاربست‏های‏ سخن است که به واقعیت شکل‏ می‏دهد و از این راه است که‏ دانش در خدمت قدرت قرار می‏گیرد و به عکس هر دانشی از این راه پیشفرض مناسبات قدرت را مطرح‏ می‏کند و بدان سامان می‏دهد7.

\*مفهوم انسان و فوکو

فوکو در کتاب«واژه‏ها و چیزها یا دیرینه‏شناسی علوم انسانی»می‏گوید: «انسان به عنوان موجودی که در این عصر موضوع معرفت‏شناسی قرار می‏گیرد در واقع‏ موجودی است دوبعدی که یک وجه او در سوژه یعنی فاعلیت شناسایی و وجه دیگر او در ابژه یا موضوعیت معرفت تبلور می‏یابد8.

غریزه به عنوان نیروی بنیادی در انسان‏ نیرویی است که هیچ‏گاه از انسان جدا نشده‏ و نخواهد شد چرا که ذاتی انسان است. مفهوم غریزه در وجود آدمی دارای حوزه‏ بسیار بزرگی است و چه بسا مفاهیمی که در این حوزه قرار می‏گیرند،در بعضی وجوه،با هم متفاوت هستند.از این‏رو بسیاری از واکنش‏هایی که از سوی انسان سر می‏زند به‏ این حیطه بزرگ تعلق دارد.طلب غریزی و مکانیسمی انسان هنگام گرسنگی و تشنگی، مهر مادر به کودک و داشتن علاقه یا عشق‏ نسبت به جنس مخالف،همه و همه از مفاهیم غریزی وجود انسان هستند.تحلیل‏ و بررسی نمودهای رفتاری این‏گونه به عهده‏ زیست‏شناسی یا روان‏شناسی و در قالبی‏ برتر،به عهده علم انسان‏شناسی است.عنصر و غریزه جنسی هم از این قاعده مستثنی‏ نیست.

فوکو به راحتی از کنار این میل غریزی‏ نمی‏گذرد.در ابتدای امر فوکو بر این باور است‏ که به غریزه جنسی سوای همه رویکردهای‏ غریزی،بیولوژیک و زیست‏شناختی باید نگریست.این‏گونه می‏شود که جایی برای‏ تامل از منظر قدرت بر این غریزه باز می‏شود. به قول وی این غریزه سیطره‏ای انکارناپذیر بر تمامی زوایای جسمی و روحی ما دارد.

«سکسوالیته فراهم‏کننده کلیدی برای‏ فهم هستی ماست؛نه به دلیل آنچه که‏ ما هستیم،بلکه به دلیل محوریت آن در طیفی از استراتژی‏هایی که دانشی از سوژه‏ و مجموعه‏ای از هنجارها را به وجود می‏آورند؛ دانش و هنجارهایی که به وسیله آنها رفتار سوژه قاعده‏مند می‏شود.»9

رگه‏های پرداخت به این موضوع را می‏توان‏ از مراقبت و تنبیه دنبال کرد.وی همان‏طور که از مسئله جنسیت ساده نمی‏گذرد به‏ همان میزان هم در آثارش در این باب بر آن‏ است که به این مسئله فراتر از یک لذت نگاه‏ کند و این مفهوم را در قالب لذت فردی مورد پژوهش قرار ندهد.

«جنسیت به نظر فوکو بیشتر مجموعه‏ای‏ تصادفی و مشروط از سخن‏ها،درونمایه‏ها یا اعمال است که از سرآغاز روزگار مدرن‏ با سفسطه‏گری روزافزونی،افراد را درون‏ مناسبات قدرتی اجتماعی و سخن باقی‏ نگاه داشته است».جنسیت یعنی روش‏ اداره کردن،تولید کردن و نظارت‏ ما بر بدنمان،کنش‏هایمان‏ ما بر بدنمان،کنش‏هایمان‏ و مناسبات اجتماعی‏مان در جامعه مدرن».10

کتاب«تاریخ جنسیت»را می‏توانیم به تعبیری مطالعه‏ عمیق فوکو در تاریخ بدانیم. فوکو در این کتاب و سایر آثارش‏ از این دست(مثلا مراقبه و تنبیه) بر آن است که به شیوه مستدل و مبسوط به روند تکامل و حرکت‏ مقوله جنسیت در تاریخ غرب‏ بپردازد.

جنسیت در جلد نخست این اثر به مثابه‏ یک شاکله یا ساختاری معین در بستر تاریخ‏ معرفی می‏شود.«بعضی از منتقدان آموزه‏ فوکو این کتاب را با انقلاب کوپرنیکی قیاس‏ کرده و مدعی‏اند که او انگاره‏های متداول‏ جنسیت را واژگونه ساخته و رویکردی تازه‏ در پژوهش مناسبت میان قدرت،حقیقت و ذهنیت عرضه کرده است.فوکو در این کتاب‏ همچنین سعی بر آن دارد تا نوعی رابطه و ارتباط میان مسئله جنسیت و مفهوم قدرت‏ را ارائه کند.از دید وی در قرن هفدهم اروپا جامعه غرب هنوز با عوامل بازدارنده نسبت به‏ مقوله جنسیت مواجه نبود؛یعنی نه فرهنگ‏ و نه اجتماع غربی و نه حاکمیت‏های در رأس‏ کار نمی‏توانستند برای این مسئله محدودیت‏ ایجاد کنند.در قرن هجدهم با شیوع فرهنگ‏ بورژوازی در غرب،مفهوم جنسیت در زیر پرده‏ای که عرف و فرهنگ اجتماعی خواستار آن بود قرار گرفت.در واقع رابطه گسترده‏ جنسی از آن نوعی که در قرن هفدهم شایع‏ بود به رابطه زناشویی(دو نفره)خلاصه‏ شد؛چون جامعه و عرف اجتماعی این‏گونه‏ رفتار را مطلوب و مورد تایید قرار می‏دادند. فوکو معتقد است چون فضای جامعه غرب‏ بدین‏گونه شد،خواه ناخواه نوعی سرکوب از سوی عرف و جامعه بر جنسیت فردی حاکم‏ شد.

فضای گسترده تاریخی فوکو به همراه‏ شواهد و تحلیل‏های وی هنگامی که از جلد اول به مجلدات بعدی رسید،با نوعی تغییر نسبی در شیوه کارکرد مواجه شد چرا که‏ فوکو به لحاظ تاریخی به دوره‏ای بسیار قدیمی‏تر از دوره جدید رجوع می‏کند؛ دوره‏ای که تقریبا از تولد مسیح آغاز می‏شود و تا قرون وسطی را دربرمی‏گیرد.طبق‏ سنت فوکو یکی از خواسته‏ها و ادعاهای‏ فوکو نشان دادن تبارشناسی جنسیت است. علاوه بر موارد فوق وی سعی دارد که در هر دوره خصوصا قرن هجدهم به بعد،به مفهوم‏ سرکوب و سانسور بپردازد و واکنش‏های‏ فردی و اجتماعی را با این مسئله تطبیق دهد تا واکنش‏های سپس‏تر را به نظاره بنشیند.

همان‏گونه که انسان پدیده‏ای نوظهور است،جنسیت نیز دیری نیست که در گفتمان فرهنگی غرب پدیدار شده است.تا قبل از سده هجدهم روابط میان زن و مرد تابع قواعد و مقررات حاکم بر نظام خویشی و عشیره‏ای بود.برای نمونه کسی که با یکی از اعضای قبیله‏ای ازدواج می‏کرد نوعی ائتلاف‏ و وحدت منابع میان دو قبیله یا خانواده‏ به وجود می‏آورد که به نوبه خود به بسط و گسترش قدرت و مالکیت آنها می‏انجامید. از این‏رو مجموعه‏ای از هنجارها و قواعد به‏ روابط افراد خانواده سامان می‏بخشید و کنش‏های مجاز و غیر مجاز میان آنها را معلوم‏ می‏داشت.روابط جنسی بین افراد-خارج از چهارچوب روابط زناشویی-ممنوع بود زیرا چنین مناسباتی اساس اتحاد ناشی از روابط خویش را مخدوش می‏کرد؛حال آنکه روابط جنسی در کانون زناشویی نه تنها مجاز بود بلکه به علت تحکیم روابط خانوادگی و بقا و دوام نسل تشویق می‏شد11.»

این‏گونه سیستماتیک برخورد کردن‏ با مفهوم جنسیت توسط فوکو به نظریه‏ تبارشناسی،مفهوم و مقوله‏ای تازه در تفکر فلسفی،تاریخی و روانکاوی غرب بود. پرداختن به مفهوم جنسیت آن‏طور که‏ هم مفاهیم اجتماعی،روانکاوانه،فلسفی، بیولوژیک و تاریخی را دربر بگیرد در اندیشه‏های متاخیرین فوکو تا آن روز دیده‏ نشده بود.فوکو با طرح این مسئله و ارتباط آن با مقوله دانش و قدرت،راهی را فراروی‏ متفکران قرارداد که خیلی عمیق‏تر از مسئله‏ بیولوژیک و کسب لذت به این مقوله بنگرند. به تعبیری تاریخ جنسیت،تاریخ و شرح‏ مفهوم جنسیت در تاریخ غرب نیست بلکه‏ تبارشناسی و درک رفتارها و هنجارهای‏ فردی و اجتماعی با اذعان به فرضیه سرکوب‏ است.

\*مراقبت و تنبیه(تولد زندان)

مراقبت و تنبیه:از سری کتاب‏های فوکو به شمار می‏رود که با ساختار تبارشناسی‏ همسو است.فوکو می‏گوید:«نظر من نوشتن‏ کتابی بود مرتبط با فعالیت‏های ملموسی‏ که در آن زمان در زمینه مسئله زندان‏ها جریان داشت.نهضتی به راه افتاده بود که‏ اصولا در خصوص نظام زندان و روش‏های‏ محبوس کردن مجرمان تردیدها و سؤال‏های‏ جدی و عمیق مطرح می‏کرد.من هم پایم‏ به این نهضت کشانده شد و با همکاری‏ زندانی‏هایسابق مشغول فعالیت شدم و به این جهت خواستم کتابی درباره زندان‏ بنویسم».

تلاش فوکو در این کتاب نشاندادن و بیان کردن نوعی دیگر از ارتباط میان مفهوم‏ قدرت و جسم انسان است؛به این معنا که‏ در این کتاب مجموعه‏هایی که در جوامع‏ مدرن مسئولیت مراقبت از آدمی را بر عهده دارند بررسی و تحلیل می‏شوند.در واقع‏ وی سعی دارد نشان دهد وقتی که انسان از مفهوم شخصی جدا می‏شود و شاکله وجود او در اجتماع معنا می‏یابد یا به تعبیری بهتر اجتماعی می‏شود،این اجتماع است که با توسل به مکانیسم‏های خود بر آن می‏شود تا غرایز-بالاخص غریزه جنسی-وی را کنترل‏ کند.حال این کنترل به صلاح اجتماع باشد یا نباشد بحث جداگانه‏ای را می‏طلبد.از سوی‏ دیگر فوکو سعی دارد در مقام یک فیلسوف‏ نشان دهد که فرد یا سوژه در جریان تاریخ و موقعیت اجتماعی خود چگونه در بطن یک‏ نوع قدرت مراقبتی پرورش می‏یابد.و چه بسا سازمان و مفهوم قدرت حرف اول را در این‏ کتاب می‏زند.

فوکو در فصل«تعذیب»نشان می‏دهد که‏ مقوله و عامل شکنجه اگر در معرض نمایش‏ اشخاص قرار گیرد چه پیامدهایی می‏تواند به‏ همراه داشته باشد؛«در این نوع کالبدشناسی، بدن سیاسی به منزله مجموعه‏ای از عنصرها و تفکیک‏هایی بررسی می‏شود که به مثابه‏ سلاح‏ها،ایستگاه‏های تقویتی،راه‏های‏ ارتباطی و تکیه‏گاه‏هایی برای مناسبات قدرت‏ و دانش به کار می‏آید؛مناسباتی که بدن‏های‏ انسانی را محاصره می‏کند و این بدن‏ها را با بدل کردن به ابژه‏های دانش به انقیاد در می‏آورد12».

اگر جویای رگه‏های مفهوم قدرت در تفکر فوکو باشیم،می‏توانیم بگوییم که در سیستم‏ تعذیب قدرت کاملا ملموس است و جلوه‏های‏ عیان دارد.

فوکو در فصل«تنبیه»با اسناد تاریخی‏ معتقد است که تعذیب(آن چیزی که در قرن هجدهم ملموس و مرسوم بود)دیگر به‏ عنوان یک سیستم کامل و جوابگو نمی‏تواند مطرح باشد.«در نیمه دوم سده هجدهم، اعتراض علیه تعذیب همه جا دیده می‏شود؛ میان فیلسوفان و نظریه‏پردازان حقوق، میان حقوقدانان و قانوندانان و نمایندگان‏ مجلس...»13.

سؤالی که در این فصل از کتاب فراروی‏ فوکو است آن است که به راستی چه تقابلی‏ میان انسان و تنبیه یا شکنجه وجود دارد. این دو واژه هرکدام دارای بستری گسترده‏ از معانی هستند.حال اینکه«چطور می‏توان این دو مفهوم را باهم ممزوج کرد و عینیت بخشید؟»مسئله‏ای است که فوکو در جست‏وجو و تحلیل آن است.از این‏رو وی بر آن می‏شود تا تبارشناسی تنبیه را سرلوحه قرار داده و آن را در زندگی انسان‏ قرن هجدهم مورد مداقه قرار دهد.وی‏ همچنین به ریشه‏یابی ساختار زندان و همچنین نحوه به وجود آمدن آن می‏پردازد؛ زندانی که به عنوان محلی برای مجرمان‏ اجتماعی یا کیفرهای مشخص به وجود آمده. وی همچنین به تعریف و عنوان‏بندی جرم‏ها برحسب و میزان قوی یا خفیف بودن‏شان‏ اشاره دارد و چه بسا زندانیان هم از این نوع‏ تقسیم‏بندی‏ها به دور نیستند.

فوکو در فصل انضباط برای اینکه تصویری‏ از یک بدن رام را ارائه دهد،از ساختار حاکم‏ در شکل‏گیری شخصیت اجتماعی و فردی‏ یک سرباز آغاز می‏کند.ملاک فوکو از سرباز در واقع مفهوم فردی این واژه را دربرمی‏گیرد.وی‏ قصد آن دارد تا نشان دهد که وقتی یک بدن‏ به مثابه ابژه در ساختار اجتماعی جامعه واقع‏ می‏شود چگونه مفهوم قدرت در حق وی اعمال‏ می‏شود.انضباط بیانگر و نشان‏دهنده این‏ مسئله است که انسان در معنای جدید و همسو با مفاهیم اعمال شده بر او یعنی قدرت و دانش، چگونه راه بهنجار شدن را طی می‏کند.در واقع‏ انضباط در معنای ایجابی کلمه می‏تواند انسان‏ در معنای ابژه را به مفهومی دارای قابلیت‏ها در بطن جامعه بدل کند.در انضباط حرف از ساختار کلی نیست؛به این معنا که جزئیات‏ و منظر جزئی‏نگری مدنظر است و اهرم‏های‏ اعمال‏کننده قدرت یعنی مقررات اجتماعی‏ و راه و تکنیک‏های مربوط به آن و عملکرد بازرسان تمام بدن را دربرمی‏گیرند تا بتوانند از آن بدنی رام را به وجود آورند.فوکو انضباط را مفهوم و عنصری مثبت در جهت ارتباط بین نیروها و ابزارهای اجتماعی می‏داند که در نهایت منجر به پدیده بهنجارسازی می‏شود.

زندان،جایی که فوکو در فصل‏ «سراسربینی»به جایگاه و کارکرد آن در مورد انسان و جامعه می‏پردازد،جایی است‏ که ارتباطش با مفهوم قدرت،تجلی و عینیتی‏ بیشتر از سایر موارد دارد.

در نتیجه اثر سراسربینی عبارت است‏ از ایجاد حالتی همیشگی و پایدار در فرد محبوس شده که از رؤیت‏پذیری خودآگاه‏ باشد؛حالتی که عملکرد خودکار قدرت را تضمین می‏کند پس باید به گونه‏ای عمل‏ شود که اثرهای مراقبت همیشگی باشد، حتی اگر کنش آن ناپیوسته باشد.»14

زندان را از این زاویه نمی‏توان محلی با شرایط خاص واقعی دانست.از حیث‏ اجتماعی و از دید فوکو زندان در واقع محل‏ و ابزار و خاستگاهی اجتماعی است که‏ به انسان‏ها در قالب جامعه و حتی سامان‏ سیاسی،این اجازه را می‏دهد که بتوانند نظام‏ ارزشی مطلوب را که مبتنی بر حقیقت و اصل‏ موردنظر است،در جامعه و در مورد بدن‏ها اعمال کنند.زندان و زندانیان سرآغاز وجود دانشی به نام«جرم‏شناسی»هستند.

\*تاریخ جنون در عصر کلاسیک

«تاریخ جنون»،تز دکترای فوکو است. وی در مورد کتابش می‏گوید:«من آن‏ را در لهستان نوشتم و در زمان نگارش‏ نمی‏توانستم درباره آنچه دوروبر خود می‏دیدم فکر نکنم.از طریق نوعیرابطه‏ تشبیهی و غیر تکوینی،قسمی شباهت‏ می‏دیدم اما درست نمی‏فهمیدم که مکانیسم‏ محبوس کردن و استقرار انضباط عمومی در جامعه چگونه عمل می‏کند.به عبارتی دیگر نمی‏دانستم که پژوهش من در تاریخ دیوانگی‏ و آنچه در اطرافم می‏بینم چگونه ممکن است‏ در یک تحلیل عمومی،از زمان تشکیل جوامع‏ سرمایه‏داری اروپا در قرن هفدهم تا جوامع‏ سوسیالیستی قرن بیستم جا بیفتد».15

فوکو بحث کتاب را با بیماران جذامی در قرون وسطی آغاز می‏کند؛یعنی بیمارانی که‏ حضورشان برای جامعه تهدیدکننده است و باید بر آنها نظارت و مراقبت اعمال شود.در اواسط قرن 17 مسئله جذامیان و شرایطی‏ که بر فضای جامعه از قبل آنها حاکم بود تغییر می‏کند و دیوانگان جایگزین آنها می‏شوند. وقوع این حادثه برای فوکو تجربه کلاسیک‏ از دیوانگی است.حال جامعه میان ساختار خود و دیوانه دیواری می‏کشد و دیوانه در این‏ حالت به عنوان غیر نگریسته می‏شود؛یعنی‏ حدفاصلی میان عاقل و دیوانه به وجود می‏آید و دیوانه از عرف و مناسبات اجتماعی،بیرون‏ رانده می‏شود.

در هریک از این اماکن،علاوه بر چنین‏ افرادی،دیوانگان هم در بند بودند.حدود یک دهم افرادی که برای اعزام به بیمارستان‏ عمومی پاریس در این شهر جلب و توقیف‏ می‏شدند عبارت بودند از«دیوانگان»، مبتلایان به«زوال عقل»،«اختلال مشاعر» و«اشخاصی که کاملا دچار جنون شده‏اند». بین آنها و دیگر محبوسان،هیچ نشانی از تمایز و اختلاف وجود نداشت.»

فوکو نشان می‏دهد که بیمارستان به‏ عنوان مکانی که باید دارای ساختار ویژه‏ای‏ باشد-هم به لحاظ معماری و هم به لحاظ درمانی-در آن زمان وجود نداشت و چه بسا بیمارستان‏های آن دوره کارکردهای مختص‏ به خود را که در دوره مدرن ملاک است را نداشت.بیمارستان نهادی بود در خدمت‏ حاکمیت یا سلطنت و نظام‏های بورژوازی‏ که با حفاظت از دیوانگان به صورت یک نهاد قدرت و ناظم تلقی می‏شد.

تاریخ جنون نشان می‏دهد که چطور از قرن‏ هفدهم به قرن هجدهم،گفتمان پیرامون‏ مسئله جنون تغییر می‏یابد.پزشکان معتقد شدند که«در جنون حتی در ناآرام‏ترین‏ صورت‏های آن،دیوانه دچار ضعف است و علت حرکات نامنظم ذرات روح در فرد مبتلا به جنون آن است که این ذرات قدرت و وزن کافی برای ادامه حرکت طبیعی خود را ندارند».17

از اواخر قرن هجدهم به بعد،به تدریج نگاه‏ انسان و جامعه به دیوانگان تغییر می‏کند؛ یعنی در تلقی مردم و جامعه،حد فاصلی میان‏ دیوانه و یک تبهکار یا بزهکار اجتماعی به‏ وجود می‏آید.

قرن نوزدهم،دوران اوج این حرکت است. اقدامات درمانی در حق دیوانگان شکل‏ تازه‏ای به خود می‏گیرد و در واقع دیوانگی‏ دیگر جرم محسوب نمی‏شود.دیوانه به جای‏ آنکه توسط زندانبان تحت مراقبت قرار بگیرد در آزمایشگاه‏ها و بیمارستان‏های روانی‏ تحت درمان و مراقبت قرار می‏گیرد.در واقع‏ دیوانه در مفهوم قدرت،ابژه‏ای می‏شود برای‏ شناسایی و شناخت و همچنین سوژه‏ای برای‏ درمان.چیزی که در این دوره اهمیت دارد دیوانگان و ورود آنها به مفاهیم و گفتمان‏های‏ انسان‏شناسی است.

\*دانش و قدرت در اندیشه فوکو

«قدرت چیست؟»؛سؤالی که برای فوکو در همه زمینه‏ها در مباحث تبارشناسی و دیرینه‏شناسی مفهوم اساسی و مرکزی دارد. مراقبت و تنبیه،تاریخ جنون،تاریخ جنسیت، همه و همه به رغم آنکه به مباحث مربوط به‏ خود می‏پردازند،آشکار و غیر آشکار به مفهوم‏ ساختار قدرت و نحوه اعمال آن به فرد و در سطحی گسترده‏تر یعنی جامعه و فرهنگ‏ در بستر تاریخ می‏پردازند.فوکو در جایی از تحلیل فضای درونی و بیرونی مفهوم جنون‏ برای رسیدن به شناخت این مفهوم استفاده‏ می‏کند و در جایی دیگر از میل و امیال جنسی‏ در تحقیق و تفحص خود بهره می‏گیرد؛قدرتی‏ که در جایی اعمال می‏شود و در جایی دیگر سرکوب و نهی می‏شود و راه و مفر خود را تغییر می‏دهد و از گفتمان دیگری سربرمی‏آورد. این‏گونه نگریستن به اندیشه‏های فوکو در واقع‏ بیانگر تایید این مفهوم از جانب وی است که‏ قدرت همه جا با ماست؛یا فاعل قدرت هستیم‏ یا قدرت بر ما اعمال می‏شود.

فوکو در«مراقبت و تنبیه»و«تاریخ‏ جنون»قصد نشان دادن گونه‏های مختلف‏ قدرت را دارد و علاوه بر این،بر دانش‏هایی‏ متمرکز می‏شود که مفهوم قدرت را قوام و نیرو می‏بخشند.مفهوم قدرت اگرچه به زعم فوکو بسیار پیچیده و اساسی است اما در واقع همان‏ رفتار و روابطی است که در میان انسان‏ها- خواه در مناسبات اجتماعی سیاسی و خواه در روابط فردی(میان دو فرد)-صورت می‏گیرد.

«شاخصه‏ها و محورهای عمده قدرت که به‏ وسیله فوکو مورد توجه قرار می‏گیرند تقریبا در تقابل با برداشت سنتی از قدرت قرار دارند.به‏ نظر او نباید به شکل‏های رسمی و نهادینه شده‏ قدرت توجه کرد بلکه باید به سراغ قدرت در انسانی و حتی نحوه رابطه فرد با خود وی رفت؛ چیزی که به نام میکروفیزیک قدرت مطرح‏ شده و به وسیله کردارهای روزمره افراد مدام‏ استمرار می‏یابد.دومین ویژگی موردنظر فوکو «ایده قدرت فاقد سوژه»است؛قدرتی که در همه روابط از هر نوع وجود دارد.درحالی‏که‏ قدرت سنتی نگران مسئله روح مرکزی یعنی‏ روح حاکمیت است.قدرت فوکویی دغدغه‏ انسان تابعی را دارد که جسمانیت آنها به وسیله‏ قدرت سامان می‏یابد.سومین ویژگی قدرت، فراگیر بودن یا همه جایی بودن آن است در دورن جامعه.هیچ فضای آزاد از قدرتی وجود ندارد.قدرت چون ژله‏ای فراگیر انسان‏ها را در برگرفته یا بهتر بگوییم درون انسان‏ها جریان‏ دارد و از طریق آنها رله می‏شود.»18

\*کلام آخر

الف)فوکو فیلسوفی شبیه همه و هیچ‏کس:فوکو به رغم اینکه بارها هم در سخنرانی‏ها و هم در مصاحبه‏هایش بر تاثیر فلسفه گذشته بر اندیشه خودش سخن رانده‏ است و هایدگر،نیچه،فروید و...را موثرترین‏ متفکران در نظام فکری خودش دانسته،اما فلسفه‏ای بسیار متفاوت و شاید سوی دیگری‏ از تمام پروسه معرفت و انسان‏شناسی باشد که‏ در گذشته مدرن غرب مطرح بوده است.مفاهیم‏ دیرینه‏شناسی و تبارشناسی تا زمان فوکو اگرچه مطرح بود و مساحتی خاص را به خود اختصاص داده بود(مثلا در اندیشه نیچه)اما رویکردی این‏گونه آن‏طور که فوکو پیشه خود ساخت مفهومی بدیع و تازه بود چرا که انسان در آن بیش از هر چیز دیگری اولویت داشت.

ب)فوکو؛وداع با انسان متافیزیکی: شاید اغراق باشد که بگوییم در غرب آن هم‏ دوره معاصر تفکر غرب،انسان متافیزیکی دیگر جایگاهی نداشت چرا که آن‏سوتر در فلسفه‏های‏ حیات یا در کلام جدید دینی در غرب،در آن‏ نقاط تلاقی که فلاسفه و متکلمان روی مسائل‏ فلسفی مشترک باهم حساس می‏شوند،هنوز می‏توانیم رگه‏هایی از وجود انسان متافیزیکی‏ را در تفکر فلسفی معاصر غرب بیابیم.ولی‏ فوکو با انسان متافیزیکی وداع کرد؛نه از آن‏گونه که الحاد اساس فلسفه‏اش را تشکیل‏ دهد بلکه از آن روی که در پروسه فلسفی‏اش‏ و به تعبیری در فلسفه ساختارشکنی،انسان‏ را وارد مرحله‏ای جدید از گونه و نوع شناخت‏ به مثابه یک ابژه کرده و هم در اختیار شناخت‏ برای ابژه و هم در اختیار سوپژه قرار داد.این‏ سوبژه از آن‏گونه که در معرفت واپیستمه‏ کلاسیک مدنظر است،نیست؛چیزی است که‏ در روش‏شناسی فوکو معنا می‏یابد.

پرداختن به مسئله اساسی و بنیادی‏ جنسیت اگرچه هیچ مدخلی در تفکر متافیزیکی ندارد اما نیروی عظیمی است که‏ نمی‏شود در تحلیل همه جانبه و شناسایی‏ تمام عیار انسان از آن غافل شد چرا که فوکو قدرت،فرهنگ،اجتماع،دانش،سیاست و جنسیت در قالب گفتمان‏های متنوع را از وجوهات بلا منازع انسان در زندگی فردی و اجتماعی مدرن می‏دانست و چه بسا از این‏ هم فراتر رفت و انسان را مفهومی دانست‏ که باید صرفا در بستر تاریخ مطالعه کرد. فوکو«مرگ خدا را پیش از آنکه حادثه‏ای‏ متافزیکی بداند،گسستی در سامان فرهنگ‏ و زندگی و گفتمان انسان مدرن می‏دانست‏ و معتقد بود:پیش‏انگاره مدرنیته از همین‏ مضمون مایه می‏گیرد.فوکو بر همین اساس‏ فهم حضور آدمی در عرصه هستی کنونی را امکان‏پذیر یافت و گفت هستی آدمی تنها در سایه«تحلیل تناهی وجود»و لاجرم«تاریخ‏ حالیت اکنون»قابل فهم است».19با اینکه همان‏طور که در ابتدای بحث گفته شد: «انسان چیزی نیست جز محصول گفتمان در عصر حاضر».

ج)انسانی که فوکو ساخت:انسانی که‏ فوکو ساخت نوپاست و جای آن دارد که به‏ لحاظ مفهومی هرچه بیشتر در بستر تاریخ‏ مورد تحلیل قرار گیرد.فوکو تنها به چند گونه‏ از گونه‏های مطالعاتی در باب انسان آن هم به‏ طریقی ویژه و تحلیلی پرداخت.وی جنسیت‏ را مطرح ساخت،دیوانگی و ابعاد آن را گشود و چه بسا وجوه مختلف انسان را بازشناسی کرد. انسانی که امروز از دید فوکو به آن نگریسته‏ می‏شود دیگر آن را از آلودگی در معنای سنتی را ندارد.هنگامی که در سیاست دخالت می‏کند از طریق زمینه‏های قدرت و گفتمان موجود در آن هویتش آشکار می‏شود و هنگامی که‏ جنون بر خردش حاکم می‏شود علتی دارد و مداوایی دارد؛پس پیشینه‏ای بس عظیم‏ بر جنونش مستولی می‏شود.و باز انسانی که‏ جنسیت و تمایل آن را در گفتمانی دیگر و به‏ گونه‏ای دیگر مطرح می‏کند،نمی‏تواند از نگاه‏ باریک‏بین و تیغ نقد فوکو در امان باشد.

پس انسان فوکویی به تعبیری موجودی‏ است که راززدایی شده،قابل تحلیل و-در گفتمان‏های مختلف-قابل تعریف است.آری‏ اگر بخواهیم به انسان به گونه‏ای متافیزیکی- آن‏طور که در سیر انسان‏شناسی افلاطون یا قرون وسطی و سپس‏تر در دکارت و کانت‏ هست-بنگریم باتوجه به فراز و نشیب‏هایی‏ که در یک بردار نمایان می‏شود یا آنکه فضا و ساختار اقتصاد و چرخ‏دهنده‏های اجتماع‏ مارکس و انگلس را از زندگی فردی و اجتماعی‏ انسان پاک نکنیم،به همان میزان هم باید از دید،فوکو به انسان در گفتمان قدرت یا ساختار جنسیت هم نظری بیفکنیم.تصویری‏ این‏چنین ما را به شناخت نهایی که نه،به‏ بینشی با وضوح بیشتر رهنمون می‏کند؛ همراه با یک دنیا پرسش و مسئله جدید.

پانوشت‏ها

(1)-خرد در سیاست،فولادوند،ص 47.

(2)-همان،ص 48.

(3)-دانش و قدرت،میشل فوکو،ضمیران،محمد،ص‏ 24.

(4)-همان،ص 25.

(5)-همان،ص 20.

(6)-همان،ص 21.

(7)-نظم گفتار،میشل فوکو،ترجمه باقر پرهام،ص 10.

(8)-میشل فوکو،اریک برنز،ترجمه احمدی،بابک، ص 12.

(9)-دانش و قدرت،ص 69.

(10)-قدرت زبان،زندگی روزمره،خالقی،احمد، ص 315.

(11)-قدرت،زبان،زندگی روزمره،ص 317 به نقل از تاریخ جنسیت،ج 1،ص 254.

(12)-خرد در سیاست،فولادوند،ص 60.

(13)-مراقبت و تنبیه،فوکو،ترجمه افشین جهاندیده/ نیکو سرخوش،ص 40.

(14)-مراقبت و تنبیه،ص 212.

(15)-همان،ص 250.

(16)-خرد در سیاست،فولادوند،ص 57.

(17)-تاریخ جنون،فوکو،ترجمه فاطمه ولیانی،ص 77.

(8)-دانش و قدرت،ص 74.

(9)-قدرت،زبان،زندگی روزمره،ص 328.

منابع:

1-ساختار و تاویل متن،بابک احمدی،نشر مرکز، چاپ پنجم 1380.

2-صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته،حسینعلی‏ نوذری،نقش جهان،1379.

3-مراقبت و تنبیه(تولد زندان)،میشل فوکو،ترجمه‏ افشین جهاندیده/نیکو سرخوش،نشر نی،1378.

4-خرد در سیاست،گزیده،نوشته ترجمه عزت اللّه‏ فولادوند،طرح نو،چاپ دوم 1377.

5-قدرت،زبان،زندگی روزمره در گفتمان فلسفی‏ سیاسی معاصر،احمد خالقی،گام نو،1382.

6-تاریخ جنون،میشل فوکو،ترجمه فاطمه ولیانی، هرمس،1381.

7-میشل فوکو،دانش و قدرت،محمد ضمیران، هرمس،1378.

8-فلسفه فرانسه در قرن بیستم،اریک ماتیوز،ترجمه‏ محسن حکیمی،نشر ققنوس،1378.

9-نظم گفتار،میشل فوکو،ترجمه باقر پرهام،نشر آگه،1378.

10-میشل فوکو،اریک برنز،ترجمه بابک احمدی، نشر ماهی،1381.